

## یادنامه لاهوتی ۲۰

## بابا گفت: به خاطر انقلاب سکوت کنید

گفت و گو با فاطمه هاشمی دختر هاشمی رفسنجانی و عروس حسن لاهوتی

رضا جیستمردیمی



فاطمه هاشمی رفسنجانی، دختر بزرگ ایستادگی هاشمی رفسنجانی و همسر «دکتر سعید»، فرزند دوم ایستادگی لاهوتی است. فاطمی ختم خاطرات خود را به صورت روزنامه ثبت می‌کند و بدین ترتیب روایت او از سال‌های حضور در کنار ایستادگی لاهوتی، جزئیات جامعی را به همراه دارد. او آنچنان که می‌گوید در سال‌های پس از انقلاب عضو حزب جمهوری بوده است و وقتی از او می‌پرسیم که «چرا کشتن آقای لاهوتی به عضویت شما در حزب بود، در حالی که خود منتقد حزب بود؟» می‌گوید: هیچ مشکلی در روایت ما وجود نداشت اگر چه ایشان گاهی به شوخی می‌گفتند تو دیگر حزبی ندشای!»

شماره ۵۷ با فرزندان آقای لاهوتی ازدواج کردید، می‌خواستم از چگونگی آشنایی بن‌امین خانواده برای ما بگویند

من در اوایل اسم آقای لاهوتی را به عنوان یک فرد سازد از پدر و مادر می‌شنیدم بعد از ۵۴ که پدر در زندان این بودند و آقای لاهوتی هم در زندان بودند، جمعاً که ما برای خانواده پدر به زندان آمین می‌رفتم در آنجا خانواده آقای لاهوتی را هم همچون خانواده آقای طالقانی و مهنوی نمی‌دیدیم. خلاصه گاهی هم این دو برادر یعنی سعید و حمید را در آن ملاقات‌ها می‌دیدیم تا این که پدرم از زندان آزاد شدند و گفتند که می‌خواهیم برای گردش سفری به شمال برویم. پدر ما البته موافق که زندان نبودند، لذا ما را به سفر می‌بردند و مسافرت برای ما امری طبیعی بود. عمو ما در نزدیکی مازندران و ماکتر جمعاً به قم می‌رفتیم. سالی چند بار شمال می‌رفتم و سالی دو بار مشهد می‌رفتم. خلاصه ملاقات معمول پدر گفتند که به مسافرت می‌رویم و به شمال رفتیم در آنجا پدر گفتند که به خانه بکنی از آقای لاهوتی می‌رویم به این ترتیب به خانه برادر آقای لاهوتی، آقا محمود در رودسر رفتیم و دو یا سه روز در آنجا بودیم. در این چند روز با همه دیگر به گردش و بازدید از مکان‌های دیدنی منطقه می‌رفتم. وقتی که از سفر برگشتم برادر همه ما پرسیدند که سفر چطور بود؟ خودم بگویم همه ما گفتیم که خوب بود. گفتند خانواده آقای لاهوتی چطور بودند؟ گفتیم که خانواده بسیار گرم و خوبی بودند و مخصوصاً سعید پسر خوشگرم و خوبی بود. یک شب هم ما را به خانه آقای لاهوتی دعوت کردند. بعد هشت که آن شب بود سعید ما را به خانه رساند. یادم هست که هیچ صحبتی در آن زمان از زندان نبود. از تمام ۵۷ و ۵۸ حکومت‌نظامی در تهران باکم بودم. یک شب با همه خانه عموهای رفیق خانه بودیم و می‌خواستیم که آنجا بمانیم تا با دختر عموهای ما بنشینیم. پدر تماس گرفتند و گفتند به خانه بیاورید. گزافان ما را ماکتر کردیم که پدر به یک بهلهایی می‌خواست ما را به خانه بکشند چون خیلی هم دوست داشتند که ما بیرون از خانه بخواهیم ما را ترفیق و خودشان آمدند دنبال ما که به خاطر حکومت نظامی از دست ما هم صعبانی بودند که چرا به حرف‌هایش گوش ندادیم و زودتر به خانه نرفتیم. به یاد می‌آورم که پدرم هشت سال گفتیم که چه کار داشتند ما؟ گفتند بعد از شام می‌گویم، بعد از شام ایشان مرا صدا کردند و گفتند

که می‌خواهم درباره ازدواج با شما صحبت کنم. واکنش شما چه بود؟

گفتم که من اصلاً نمی‌خواهم ازدواج کنم، هنوز زود است و چند سال درم می‌خواهم.

چند سالتان بود؟

۱۸ سال آخر دبیرستان بودم.

پایخ آقای هاشمی چه بود؟

گفتند که در تو سرباز یا یواجن آنها هم می‌گویند که تو حتماً باید درس‌ات را بخوانی. گفتند که آقای لاهوتی برای سعید از تو خوشگناری کرده و برای حمید هم از فائزه خوشگناری کرده است. گفتند که نظرت چیست؟ گفتم شما می‌دانید که من نمی‌خواهم به این روندی ازدواج کنم و دوست دارم هم درس‌م را بخوانم و هم کار اجتماعی‌ام را بگیرم. ایشان گفتند که هیچ معنی نیست گفتیم که حالا نظر شما چیست؟ گفتند که من سعید را می‌شناسم و تو همیشه می‌گفتی که یک معلم قرآن خوب می‌خواهی، سعید لشراف خوبی روی قرآن دارد و مدتی هم شاگرد من در مسجد هدایت بوده است و من ولادت با شناختی که از او و خانواده‌اش دارم، موافق هستم و حالا نظر شما را می‌خواهم بدانم.

و شما هم ولادت با شناخت دارید.

من هم گفتم که هر چه شما نظر بدهید قبول دارم اما نمی‌خواهم به این روندی ازدواج کنم. بعد یک‌هفته با سعید برای یک یا دو سال بعد ایشان هم پذیرفتند. بعد به پدرم گفتم که چه نتیجه‌ای بود که من به سعید بگویم. پدر گفتند که آقای لاهوتی می‌خواست به فرانسه برود و گفته بود که این جواب از شما بگیرم تا خیال راحت به فرانسه برود. بعد از انقلاب و مارگشت آقای لاهوتی از فرانسه پسر دو سه بار به من گفتند که آقای لاهوتی می‌خواستند بیایند و عقد کنند. من گفتم که شما به من قول دادید که هر موقع دلتم می‌خواهد عقد کنم. پدر هم گفتند که من هیچ اجباری ندارم و آقای لاهوتی است که برای این قضیه فشار می‌آورد که پدر هم به من هست که من پیش پدر بودم و آقای لاهوتی نطقی با پدر صحبت می‌کردند و پدر گفتند که من نمی‌توانم بیشتر از این به پیچ‌ها فشار بیاورم اگر می‌خواهید خودتان بیاورید و با پیچ‌ها صحبت کنید. یادم هست که شب سالگرد عقد منم بود که آقای لاهوتی به خانه ما آمدند.

قرآن بود که فریاد آن روز ما دوستان ما برنمای برای مصدق در عکسها،

مدرس به سرنگه خوارزمی نریش برگزگرتتتتت رضا معصریان

در خانه آقای هاشمی مشکلی با مصدق وجود نداشت؟

نه حتی یکم هست که به پدر گفتم که یک سخنران بر آن مراسم می‌خواهم و پدر هم سعید را معرفی کردند که در هم فریاد آمد و در آن مراسم صحبت نکرد. اما خلاصه قبل آقای لاهوتی و پسران‌شان به خانه ما آمدند. من در ترقیم بودم که آمدند و مرا صدا کردند و گفتند که آقای لاهوتی می‌خواستند با شما صحبت کنند. آقای لاهوتی گفتند که من اسب آدم‌ها اینجا تا شما را ببوسم و بروم یعنی برای عقد آمده بودند. من مخالفت کردم و گفتم که اسب! گفتند دارم می‌خواهم فرس بخوانم. آقای لاهوتی خیلی مهربان و خیلی شوخ بود و گفت که در اصلاً عروس می‌سواد نمی‌خواهیم و اصلاً به تو قول می‌دهم که سعید به تو کمک کند در فرس خواندن. من گفتم که حالا شما اول فائزه را عقد کنید و من تا اینکه خواهر بزرگتر هستم اصلاً ناراحت نمی‌شوم تا اینکه من تکومم را ببهم. ولی آقای لاهوتی قبول نکرد. وقتی ایشان اصرار کردند، من برای فرس خواندن قول گرفتم و بعد از شام، سعید عقد بر گزاف شد. پدرم وکیل ما شد و آقای لاهوتی هم وکیل پسران‌شان شدند.

بعنی آقای لاهوتی آمده بود تا مراسم عقد را انجام بدهد و برود برنمای و مراسم‌ی که نبود اما ایشان آمده بود تا ما را راضی کند.

آقای لاهوتی و پسران‌شان بودند و من و فائزه و برادرها و پدر و مادرم بودیم. خلاصه آن شب عقد انجام شد و من هم مطابق قولی که داده شد، درم‌ام را خواندم.

بعد از عقد فرموده شما به خانه آقای لاهوتی زیاد بود؟

آقای لاهوتی سال ۶۰ فوت کردند و دوره آشنایی ما از نزدیک بسیار کوتاه بود. آقای لاهوتی مردی بسیار مهربان بود. پدر من بسیار مهربان بودند. اما آقای لاهوتی بسیار هم احساساتی بودند و این احساسات را با راضی هم می‌بوسم. یادم است که پدر ما شاید به راضی احساسات خود را از پدر نمی‌تواند این باعث نشده بود که ما اصلاً جذب آقای لاهوتی نشویم. من از خاطرات زندان آقای لاهوتی و شنیدن‌های ایشان می‌پرسیم. چون از پدرم هم یک بار شنیده بودم که در زندان آقای لاهوتی را در حدی شنیده که کرده بودند که

راشکجه می کنند تا بگویند که خبر را از کجا فهمیده است و او هم نمی خواسته سعید را لو بدهد و مقصود بوده که چه کند در همان موقعیت، رجوی به او می گویند که بگو خیر از بخش تسلیت روزنامه خدیولم را اینجا رابطه او با رجوی برقرار می شود. و گرنه با روز ۱۷ سال بود که بازداشت شد و در گروینیه باور می یابد تمام به دست افغان و جندب جعفر که نقضی با رجوی محبت می کرد دوست بود با آقای لاجوردی هم تماس داشت و دوست بود با کجویی هم دوست بود البته نسبت برخی هم به شدت متعقد بود و می گفت که اینها یک روز هم می بازند و حالا آمدند و بست گرفتند.

عضو مجاهدین نبود؟  
ما هم فهمیدیم یک روز با آقای لاجوردی گفتند که وحید در زندان است من هم تماس گرفتم با آقای لاجوردی و پرسید که چه وحید در زندان است؟ من هم گفتند که یک سری مسأله و جواب است که انجام می دهم و تمام می شود. دو روز بعد ما می خبر دادند که پای وحید کشته شد و در زندان است. مردم دوباره تماس گرفتند که پای او کشته شد آیا بر سر آزاد بود؟ آقای لاجوردی می گفتند که می خواستند با او سر فراری ببرد در ساختمان پلاسکو خیابان جمهوری. اما یک دفعه فرار کرده و خوش را از طبقه پایین لغذشته که باعث شد پایش بشکند. در این فاصله البته آقای لاجوردی هم فوت کرد تا این که روز دوازدهم علنی شد. ما با او ماندیم و گفتند وحید هم فوت کرده است ما بلافاصله با نهیست رزما تماس گرفتیم و متوجه شدیم دو روز است که وحید را اخف کرده اند.

بعضی وحید قبل از فوت آقای لاجوردی فوت کرده بود؟  
بله نظر به اینطور است بعضی ها می گویند که شاید جنازه وحید را به آقای لاجوردی در زندان نشان دادند و باعث به هم خوردن حال ایشان شده باشد.

آیا بعدها متوجه شدید که علت فوت وحید دقیقاً چه بوده است؟  
به ما گفتند که وحید در بیمارستان، خوش را از تخت مجدداً به پایین انداخته و فوت کرده است.  
علت بازداشت آقای لاجوردی، ما فاصله دو روز از بازداشت وحید چه بود؟  
ما واقعا نمی فهمیدیم که علت این مسأله چه بود. یادم هست که روز چهارشنبه بود و من به حزب رفته بودم معمولاً وقتی که من به حزب می رفتم شب سعید دنبال من می آمد ساعت حدود چهار بود که سعید با من تماس گرفت و گفت که من نمی توانم پیام دنبال تو بخود به خاله بزرگم فرستم چرا؟ گفت گفتم چون با حکم آقای لاجوردی به خاله ما آمدند و اجازه خروج هم به من ندادند و من با خاله هایم، و بلافاصله با پدر تماس گرفتم پدر رئیس مجلس بودند در آن زمان باها تماس شدند و گفتند که اصلاً برای چه به خاله آقای لاجوردی رفتند؟ گفتم نمی دانم و فقط سعید گفته که اینها با حکم آقای لاجوردی که من همین آن روز که آمدند با ما بیاید او را می کشند با ما گفت گفتم خاله آقای لاجوردی خرج کشوند با سعید تماس گرفتیم و گفتند که با این کار دارم می کشند و بعد که ما موافق بودیم تو دنبال من یک ساعت بعد مجدداً با سعید تماس گرفتم و او گفت که اینها هنوز در خانه خارج نشدند. باها تماس داشتم و گفت که آقای لاجوردی به من تماس گرفتند که آنها همین آن روز خاله خودن دوباره سعید من قول گرفتند که آقای لاجوردی را دارند می برند و من هم ایشان می روم گفتیم که حداقل تو با آنها تریو نامعی و بیکس کار باشی. من بلافاصله به سه خاله آمدم و به احمد آقای حبیبی اطلاع دادم که آقای لاجوردی را گرفته اند و امید برنگردند. و شما هم به امام بگویید اصماً اتفاق هم به امام گفته بودند و این هم گفته بود که سریعاً آقای لاجوردی را ببینا کنید تا تا بگویند که اصلاً پای آقای لاجوردی به زندان نرسد و ایشان را برگردانند. گویا آقای موسوی نیز برای این پیدا کرده بودند و مطلق آنچه که سیماحاجاقا به ما گفتند اما یک بیک موسوی را به اولین فرستادن تا بگویند که آقای لاجوردی را بافرستند برین تا او بپیک که رسیده بود

بود یا به دلیل نزدیک شدن ایشان به نیروهای نهفت آزادی و دولت موقت؟  
بعیدانهم آقای لاجوردی تفکر خاص خودش را داشت. نمی شود گفت که ایشان همراه مجاهدین بود یا همراه نهفت آزادی حرکت می کرد یا با بنی صدر هماهنگ بود. آقای لاجوردی یک فرد بود که هنوز پیش انقلابی خود را حفظ کرده بود. ایشان کاری نداشت که فلاں فرد در وقت فلان کاردارد و افراد را خارج از گروههای سیاسی تعریف می کرد و با آنها رابطه برقرار می کرد. مثلاً پیام هست که اول انقلاب خیلی از دوستان آقای لاجوردی مخالف شرعی بودند ولی ایشان از این مخالفت متلاذم میوان آقای لاجوردی انقلابی حزب جمهوری به مبارجه و مجادله میان آقای لاجوردی وهاشمی در خاتموه نمیکشید؟  
مگر احترام خاصی برای آقای لاجوردی قائل بودند و آقای لاجوردی هم پدر را خیلی دوست داشتند البته نمی شناسند و ما هم بحث می کردیم و آقای لاجوردی شاید عصبانی هم می شدند چون احساسی بودند و خیلی زود متناز می شدند ولی این صحبتها هیچ وقت باعث اختلاف و دروی نرسید.

شما که در آن زمان جوان بودید و جوان ها هم آرا مانگرا تر هستند چطور جنب حزب جمهوری شدید و نه جنب مرام سیاسی و شور اجتماعی آقای لاجوردی؟  
ما از بچگی زندگی سیاسی داشتیم و با خانواده های سیاسی در رفتن و آمدیم. پدر من در مرسیه رفاه دوران راهنمایی را می خواندم بسیاری از معلمهای مجاهدین بودند زن علی مبین دوست محبوبه متحذین سرور دانشجویان، معلمی ما بودند. خاله بزرگان که همسوز حیفازداد بودند. پدر من در یکی از محبوه متحذین و سرور آیدلوش گل بود. بچه های حسنحیستی و شور انقلابی آنها برای من لگژ بود من در مراسم آنها شرکت می کردم و رابطاتی تنگناگ با آنها داشتیم. یادم هست که اگر یکی از آنها میزد می شد، به هراده مرام من در مراسم آنها شرکت می کردم پدر من که به زندان رفت از ماجرای اختلاف در مجاهدین و تغییر اینبولوی در بخشی از آنها و تشکیل گروه های مثل فرقان بقرای شده بود. همیشه ما با مافشارش می کرد که بچه ها وارد گروه نشوند و من وقتی که در زندان بیرون آمدم توضیحات کامل را برای ایشان شما می دهم. یادم هست که پدرم در زندان بود و من عکسهای مجاهدین مثل حیفازداد و مبین و بعضی دیگر را گرفته بودم و با تاقم به دیوار زده بودم. اما پدر که آزاد شد به خاله آمد به من گفت که این عکسها را جمع کن من هم به هر حال به مرور به این رسیده ام که آنها خیلی زمینهها تشروری و آشنایه می کنند و بعد از انقلاب هم این دیدگاه که داشتیم که باید به حاجی همرای انقلاب مبارزه با انقلاب می کنند این مسأله مراب جنب حزب جمهوری و رفتار سیاسی پدرم کرد.

آیا احساس می کردید که آقای لاجوردی به بچه های مجاهدین نزدیک هستند؟  
اینکه ارتباط داشت اما نزدیک نداشت. گفتند که ایشان حتی پای تلفن سر بچه های مجاهدین داد می زد آقای لاجوردی در میانه بود نه این طرف را قبول داشت و نه آن طرف را.

بنا به ناصهیتم می کرد که عضو حزب جمهوری نشود؟  
یک بار به شوخی و خنده به من گفت که تو حزبی شدایی من در حزب کارهای باها انجام می دهم برای تفسیر رفتار ایشان در واحد اینبولوی. فیشرلداری می کردم و عضو شناخه کشش آموزی بودم. آقای لاجوردی به شوخی می گفتند که حداقل بعد از حزب به خاله ما بیاید.

آیا وحید لاجوردی، پسر آقای لاجوردی، تمایل خاصی به مجاهدین داشتند؟  
ایشان تمایل خاصی به مجاهدین نداشتند و عضو مجاهدین نبودند البته وحید در زندان قبل از انقلاب با مسعود رجوی رابطه برقرار کرده بود. سعید هم سر من می گویند که در آن زمان خبر خیزر روز یکی از مقلات را به وحید می دهم و وحید هم در زندان خبر را می پخش می کند. وحید

قیافه ایشان قبل شناختن نبود. من معمولاً هفته ای دو روز خانه آقای لاجوردی می رفتم.  
گویا کسیما در آن زمان جنب فعالیت های سیاسی - اجتماعی هم شروع بودند. اینها در همان زمان به منشی سیاسی آقای هاشمی خودتان را نزدیکتر می دیدید یا منشی سیاسی آقای لاجوردی؟  
قبل از انقلاب که منشی سیاسی آقای هاشمی لاجوردی شبیه به هم بود. بالاخره در زندان با هم بودند و مبارزه می کردند اما مصلطور که شما هم با آقای لاجوردی یک انقلاب یک اختلاف نظرهای پیدا کرده بودند من در این زمان به منشی پدرم نزدیک تر بودم یعنی در واقع به حزب جمهوری نزدیک تر بودید؟  
بله ما حزب هم همکاری می کردیم.

آیا این مسأله باعث اختلاف آقای لاجوردی با شما نشد؟  
نه، من واقعا آقای لاجوردی را بسیار دوست داشتمم و دوشنبه ها پنجشنبه ها به خانه آقای لاجوردی می رفتمم و شبها هم همان جا می خوابیدم من خیلی زیاد به منشی پدرم و اگر یک وقت سعید وقت نمی کرد که به دنبال من بیاید چون دفتر نزدیک خانه آقای لاجوردی بود خودم به خانه آقای لاجوردی می رفتم.  
آن نقیسات نظر آقای لاجوردی با بخشی از روحانیون که سابقه دوستی ما با یکدیگر داشتند، به چه نکاتی مای می گشت؟  
آقای لاجوردی هم صد عذر صد عذر تمام مام بود و رابطه خوایه آقای لاجوردی با خوایه امام بسیار هم بیشتر از رابطه خوایه ما با خوایه امام بود. خوشگ احیاقا یا خاتم آقای لاجوردی احیاقا ما با خود آقای لاجوردی، حسی رفوتامند داشتند. ولی آقای لاجوردی برخی از حرکات و رفتارها را نمی کردند. معمولاً بعد از انقلاب گفتگای می افتد و آشنوایی رخ می دهد که طبیعی هم هست. آقای لاجوردی برخی رفتارهای تند را نمی پسندیدند من خیلی وقتها در مجلس و صحبت های میان آقای لاجوردی و پدرم می شناسم و گوش می دادم. پسر، حرفهای آقای لاجوردی را تأیید می کردند و رد نمی کردند ما می گفتند می باید صبر کرد چون انقلابی صورت گرفته و به مرور همه چیز به حالت طبیعی خودش می رسد.  
مثلا چه حرف های ما را آقای لاجوردی در این دیدارها مطرح می کردند؟  
مسئله آقای لاجوردی می گفتند که الان افرادی بر سر سر کار آمدند که اصلاً سابقه مبارزاتی نداشتند. باها هم می گفتند که درست است مثل من و شما مبارزه نکرده اند اما بعد از انقلاب بالاخره ما به آدمهای کارناشای کمونالی که می توانند کار کنند رفتار می بخندیم احتیاج داریم. یادم هست که آن لیوندار که گفتند رفتار می بخندیم احتیاج ما را می کنند می شد که پدر ما می خندیدیم و بحث را آرام می کرد.

آیا آقای لاجوردی به نیروهای چپ و مجاهدین بودند؟  
نه چون من با آقای لاجوردی در خیلی موارد به شدت به یوهای مجاهدین انتقاد می کردم.  
بچه های مجاهدین قبل از انقلاب گویا حتی بعد از تغییر اینبولوی هم به خانه آقای لاجوردی رفتن و آمد داشته اند. آیا بعد از انقلاب هم این ارتباط وجود داشت؟  
نه زیاد به خود آقای لاجوردی می رفتم و یادم نمی آید که آن بچه های زیاد به آنجا بیایند. شاید یکی دو بار این اتفاق افتاد البته تماس های تلفنی هم داشتند که پدرم هست در برخی از این تماس ها آقای لاجوردی به شدت از آنها انتقاد می کرد.

چهارمقاتاد؟  
خیلی دقیق بگویم نیست ولی به یاد دارم که می گفتند شاید دردی من یک موضوع بدی دوباره انقلاب گرفتارمید.  
احتمالاً کسی که اختلافات پدر شما و آقای لاجوردی هم به اختلاف ریاست جمهوری و مجاهدین با آقای لاجوردی از بنی صدر بر می گردد که پدر شما رفتار آقای حبیبی بودند.  
این مسأله باعث اختلاف میان آنها نمی شد و واقعا اختلاف جدی در کار نبود.

فکر حسینیت برخی از روحانیون و دوستان سابق آقای لاجوردی نسبت به ایشان به دلیل نزدیک شدن ایشان به بچه های چپ

گویا گفته بودند که ایشان فوت کرده‌اند. ساعت ۹ شب بود که سعید به من زنگ زد و گفت که به ما گفته‌اند آقای لاهوتی حالشان به هم خورده و ایشان را به بیمارستان برده‌اند که وقتی به بیمارستان رفتم متوجه شدم ایشان فوت کرده‌اند. گزارش پزشکی قانونی البته بعداً مؤید آن بود که سم استریکنیک در معده ایشان وجود دارد و علت فوت، همین مسمومیت شناخته شد. بعضی‌ها هم البته می‌گفتند که شاید آقای لاهوتی در زندان خودکشی کرده است که ما می‌گفتیم اگر ایشان اهل خودکشی بودند در زندان زمان شاه خودکشی می‌کردند.

**آیا آقای هاشمی گزارش پزشکی قانونی درباره علت فوت آقای لاهوتی و مسمومیت ایشان را پیگیری نکردند؟**  
بابا هم خیلی پیگیری کردند ولی بعد به ما گفتند که شما به خاطر انقلاب، سکوت کنید.

**گویا برای مراسم تشییع جنازه آقای لاهوتی هم مشکلاتی داشتید. اینطور نیست؟**

بله، یادم هست که اعلام شد روز پنجشنبه ساعت ۳ بعدازظهر از مسجد ارگ تهران جنازه ایشان تشییع می‌شود. به گمانم ساعت یک‌ونیم بود که ما مقابل مسجد در ماشین نشسته بودیم. یک دفعه یک نفر در ماشین را باز کرد و سعید را از داخل ماشین بیرون کشید که سوار ماشین خودش بکند اما راننده ما خیلی سریع پرید و سعید را گرفت و سوار ماشین خودمان کرد و ما به مجلس پیش پدرم رفتیم. بابا گفت که چرا شما اینجا هستید؟ گفتیم که جنازه آقای لاهوتی را قبل از ساعت ۳ بردند.

**آقای هاشمی در خاطرات خود هم آورده‌اند که از این مساله ناراحت شدند و سریع با آقای لاجوردی تماس گرفتند.**

بله، بابا خیلی عصبانی شدند و گفتند که شما چرا اینجا هستید. گفتیم که کجا برویم؟ سریع ماشین اسکورت خودشان را به ما دادند و گفتند سریع به بهشت زهرا بروید. مگر می‌شود شما در هنگام دفن ایشان نباشید. ما که رسیدیم ایشان را داخل خاک گذاشته بودند.

**آقای هاشمی درباره این ماجراها با امام صحبت کردند؟**

بله، سیداحمد آقا هم چند بار آمدند و با پدر صحبت کردند. ولی پدر همانطور که گفتیم از ما خواستند که قضیه را به خاطر انقلاب پیگیری نکنیم و سکوت کنیم.

**آیا این مساله باعث نشد که پسرهای آقای لاهوتی از شما و خانواده‌تان دلگیر شوند؟**

بابا با خود آنها هم صحبت کردند. ولی آنها هم آدم‌های باهوشی بودند و موقعیت را فهمیدند. می‌دیدند که همه چیز دست پدر ما نیست. پدر ما هم احساس خودشان را در مجلس نشان دادند و حتی موقع صحبت کردن متأثر شدند و گریه کردند که خیلی‌ها هم به ایشان اعتراض کردند که چرا گریه کردید.

**واکنش سیداحمد آقا که دوستی خاصی با آقای لاهوتی داشت نسبت به این وضع چگونه بود؟**

سیداحمد آقا هم دائماً با پدر در تماس بودند ولی کاری نمی‌شد کرد. آیا آقای هاشمی با آقای لاجوردی هم گفت‌وگو و دیداری در این باره کردند؟

بله، چند جلسه صحبت کردند ولی ما نمی‌دانیم که چه جوابی گرفتند.

**آیا مراسم سوم و هفتم و چهلم آقای لاهوتی برگزار شد؟**

نه، مراسمی نگرفتند. حتی احمد آقا آمدند و گفتند که ما می‌خواهیم در مسجد مطهری مجلسی بگیریم که پسرهای آقای لاهوتی قبول نکردند.

**می‌خواستند مخالفت خودشان را نشان بدهند؟**

بله. می‌گفتند که مراسم گرفتن دیگر بی‌معنی است.

**چگونگی فوت آقای لاهوتی برای شما که عضو حزب جمهوری بودید و آقای لاهوتی هم منتقد برخی برخوردهای حذفی بودند، باعث یک تجدیدنظر نشد؟**

نه، من اشتباه یک فرد را به حساب یک جریان یا یک حزب نمی‌گذاشتم. علاوه بر این، در حزب جمهوری هم دو گرایش وجود داشت و یک عده در آنجا طرفدار آقای لاهوتی بودند. یادم هست که برخی‌ها در حزب به شدت نسبت به چگونگی فوت آقای لاهوتی انتقاد کردند. ●

## یادنامه لاهوتی ۶

آقای لاهوتی پبله کرد  
که امشب عقد کنيد

## گفت‌وگو با عروس آیت‌الله لاهوتی: فائزه هاشمی

فائزه خانم، شما عروس چندم آقای لاهوتی بودید؟  
من هفتم دکتر حمید لاهوتی، پسر اول آقای لاهوتی  
هستم. در حالی که دختر دوم آقای هاشمی هستم.

چه شد که شما زودتر از ازدواج کردید؟

با هم ازدواج کردیم. آقای لاهوتی و بابا در زندان، قبل  
از انقلاب، با هم بودند و به لحاظ رابطه نزدیکی که با  
هم داشتند، علاقه داشتند که از نظر خانوادگی هم این  
دوستی را ایجاد کنند.

یعنی فرار از ازدواج شما در زندان میان دو پدر گذاشته  
می‌شود؟

از آنجا شروع شده البته این ازدواج تحمیلی نبود. بعد  
که هر دو از زندان آزاد شدند، به دعوت آقای لاهوتی به  
شمال رفتیم، به ولایت ایشان.

این اتفاق مربوط به زندان سال ۵۴ است؟

بله، شاید این سفر با هدف آشنایی ما بود. برخلاف  
خیلی از دوستان بابا که رابطه خانوادگی نیز بین ما برقرار  
بود، با خانواده آقای لاهوتی جز دیدارهای جلوی زندان،  
از تباط دیگری بین ما دو خانواده وجود نداشت.  
یعنی شما در سفر از ماجرا خبر نداشتید؟

من خبر نداشتم. فاطمی را نمی‌دانم، بعد از سفر، بابا  
به من و فاطمی به صورت جداگانه گفت که حمید از من  
و سعید از فاطمی خواستگاری کرده است. من و فاطمی  
هم قبول کردیم. بعد از پیروزی انقلاب، ۱۲ اسفند بود  
که آقای لاهوتی به همراه ایشان برای شام به منزل ما  
آمدند. آقای لاهوتی پبله کرد که باید امشب عقد کنیم و  
همان شب آقای لاهوتی وکیل ما دو خواهر شد و بابا هم  
وکیل آن دو تا شد و عقد نامزد شد.

مراسم عروسی چه زمانی و چگونه برگزار شد؟

مراسمی نداشتیم. ۵ سال عقد کرده بودیم و خانه  
مشترک نداشتیم. بعد از ۵ سال که تصمیم گرفتیم  
خانه مشترک برویم مهمانی کوچکتری در همان خانه  
گرفتیم.

آقای لاهوتی دختر نداشتند و احتمالاً به عروس‌ها  
علاقه خاصی داشتند.

همینطور نبود. آقای لاهوتی بسیار عاطفی بود  
و احساسات خود را نیز مرتباً بروز می‌داد و برای علاقه‌هایش  
به ما عروس‌ها بسیار زیاد بود. البته من هم متقابلاً علاقه  
بسیار زیادی به ایشان داشتم. بخصوص که در همین سه  
سال بیشتر در منزل آنها بودم و رابطه بسیار خوبی برقرار  
شده بود. شما چون من به‌خاطر آن انتقادات آقای لاهوتی  
از جمله محاصر طلبی حزب، اقبال داشتم، لذا مواضع من  
عامل کفرتی‌تری در نزدیکی این رابطه بود.

آقای لاهوتی هم از خصومت‌ها و روحیات آقای لاهوتی در این  
مدت کوتاهی که با ایشان بودید، برای ما بگویند.

آقای لاهوتی خیلی آدم با احساس و با محبتی بود و  
محبت خود را بسیار بروز می‌داد.

گویا بسیار هم بذله‌گو بودند؟

بله، بسیار شوخ و بذله‌گو بود. خیلی شوخ‌گرم، عاطفی  
و دوست‌داشتنی بود.

مجاهدین خلق نشدند؛ آیا نگاه ایشان به این گروه که  
پس‌روی وحید هم با آنها همکاری می‌کرد مثبت بود یا  
به آنها نفرت داشت؟

ارتباط با مجاهدین در سال‌های اول پس از پیروزی  
انقلاب، امری عادی بود و چیز بدی نبود. فکر می‌کنم که  
بخصوص چون هر دوی آنها یعنی آقای لاهوتی و وحید  
متفقد برخی سیاست‌های حاکم بودند، طبیعتاً با سایر  
منتقدین نظام مشترک داشته‌اند. اما در مورد اینکه آیا  
نقاط مشترک به ارتباط سازمانی رسیده باشد، نمی‌توانم  
قطعاتی داشته باشم. عدم ارتباط هم نوع و مایل دارم  
اینکه مجاهدین تگرانی‌هایشان را به آقای لاهوتی انتقال  
می‌دادند، ممکن است اما فکر نمی‌کنم بیشتر از این  
ارتباط، یعنی ارتباط سازمانی و با تشکیلاتی وجود داشته  
باشد. در مورد وحید هم به نظر من او با اعضای مجاهدین  
ارتباط سازمانی نداشت چراکه وقتی بچه‌های سازمان  
خانه‌های کمیونی‌رته بودند، وحید زندگی معمولی داشت.  
وحید به علت ارتباطی که با برخی از اعضای مجاهدین  
از جمله مسعود رجوی در زندان داشت، با آنها دوست  
بود.

پس چه تعلق‌ای از بازداشت «وحید» داشتید؟ آیا  
هدف خود وحید بود، یا آقای لاهوتی؟

تعلق ما نیز از بازداشت وحید ارتباط با مجاهدین بود  
ولی این برزاشت را درست نمی‌دانستم.

آسیا آقای لاهوتی را به خاطر پرس و جو درباره پرونده  
وحید به زندان بردند؟

بعدها گفته شد که چون وحید در زندان بعضی چیزها  
را به آقای لاهوتی نسبت داده بود، در واقع آقای لاهوتی  
را گرفتند تا صحت آن صحبت‌ها معلوم شود.

آقای لاهوتی در زندان، وحید را دیده بودند؟  
نمی‌دانم.

پیگیری‌های بعدی شما فایده‌ای نداشت؛ و آیا از  
واقعیت ماجرا بیشتر آگاهی داشتید؟

پیگیری‌های بعدی، به دریافت گزارش پزشکی قانونی  
منجر شد که این گزارش علت غفلت آقای لاهوتی را  
مسئومیت با سبب اکثر کتین اعلام می‌کرد. در حالی  
که امشب بیان کرده بودند که ایشان سکنه کرده و تا به  
بیمارستان منتقل شده، تمام کرده است.  
آیا سعید احمد آقای خبشتی اقرار کرد باید و توقع  
داشتند ماجرا را پیگیری کردند؟ - چسبون به هر حال  
ایشان نسبتاً متفقد آقای لاهوتی بود.

آنها بعداً شنیدم که احمدآقا و همچنین امام ماجرا  
را دنبال کردند ولی انتظاری که از سعید احمد آقا به  
عنوان دوست سابق نزدیک آقای لاهوتی می‌رفت، به‌طور  
شایسته و بایسته برآورده نشد.

آیا شما کسی هم در رابطه خانواده لاهوتی و خانواده شما  
پیش‌پایه‌ها؟

البته این را به دلیل درایت حمید و سعید و خانواده  
آقای لاهوتی می‌دانم.

یعنی آنها نوعی از آقای هاشمی نداشتند؟

به هر حال آقای هاشمی‌ها هم تلاش خودش را در آن  
روزها انجام داد. اما تمام این اتفاقات یعنی دستگیری  
وحید، آقای لاهوتی را فریب نداد، به خصوص در مورد  
آقای لاهوتی، اقدر نسبت اتفاقات که فرصتی برای  
کاری نبود.

گفتید که «وحید» ارتباط با سازمان نداشت، اگر واقعاً  
ارتباط نداشت چرا می‌خواست فرار کند و چرا با بالای  
ساختن پلاسکو خودش را پایین نداشت؟

آنچه که ما می‌دانیم این است که مرگ وحید در اثر

راستی، مهربان جان چقدر بود؟

فکر کنم یک یا چهارده سکه پانم نمی‌آید. اصلاً ن

زمان این مسائل مطرح نبود. ما اصلاً خرید عروسی هم  
نداشتیم. یک روز ما ترن من با حمید و سعید - چون  
بهرمان نمی‌توانست بیاید - رفته بودند و برای ما حلقه  
ازدواج خریده بودند.

شما بعد از ازدواج به خانه آقای لاهوتی رفتید و در  
آنجا ساکن شدید؟

خانه آقای لاهوتی در «سه راه امین حضور» بود. یک  
خانه دو طبقه داشتند که ما دو سال بعد از فوت آقای  
لاهوئی وقتی می‌خواستیم زندگی مشترک را آغاز کنیم  
چون هفتم ایشان تنها بود به خانه آنها رفتیم و طبقه  
بالای خانه آقای لاهوتی ساکن شدیم.

به این ترتیب شما با آقای لاهوتی به عنوان پدر  
همسران تنها در حدود سه سال از نزدیک همراه  
بودید. آقای لاهوتی روحیات خاصی به لحاظ سیاسی

داشتند که همین روحیات تنگ‌نظری‌هایی را در همان  
سال‌های اول انقلاب نسبت به ایشان همراه آورده بود.  
حتی برخی از دوستانی که قبل از انقلاب با ایشان

زندان بودند، انتقاداتی را به علت نزدیکی آقای لاهوتی  
با برخی گروه‌های چپ و نهضت آزادی به ایشان وارد  
می‌کردند. آیا هیچ‌گاه دیدگاه‌های آقای لاهوتی در این  
منزل شما هم محل بحث بود و آقای هاشمی در این

زمینه صحبتی با آقای لاهوتی داشتند؟  
دقیق به یاد نمی‌آورم. آن زمان من ۱۶ ساله و هنوز

دانش‌آموز بودم. آقای لاهوتی سابقه مبارزاتی زیادی  
داشت و طبعاً انتظارات دیگری از انقلاب داشت و وقتی  
انتقاداتی را که با روح و اهداف انقلاب سازگاری نداشت

می‌دید، ناراحت می‌شد و آنها را بیان می‌کرد. طبیعتاً این  
بحث‌ها مجال و در جمله در منزل ما نیز انجام می‌شد.  
آیا به یاد دارید که انتقادات آقای لاهوتی بیشتر  
متوجه چه اتفاقاتی بود؟

تا جایی که به یاد می‌آورم یکی از اعتراضات نسبت  
به الحصر طلبی‌هایی بود که به علت شکل حزب  
جمهوری اسلامی شکل گرفته بود. آقای لاهوتی گمان

می‌کرد که اهدافی که در مسیر مبارزه شکل گرفته بود،  
برآورده نمی‌شود و همه چیز به سمت یک سیستم تک  
حزبی پیش می‌رود.

آیا جایگاه خاص و محسوری آقای هاشمی در حزب  
جمهوری، باعث نمی‌شد که آقای لاهوتی انتقادات  
خود را با ایشان در میان بگذارند؟ آیا آقای هاشمی دلیل  
انتقادات آقای لاهوتی را درک می‌کرد؟ و به هر حال

خیلی از اعضای حزب جمهوری منتقد آقای لاهوتی  
بودند.

من به صورت مرتب شاهد بحث‌ها و دیدارهای این  
دو نفر نبودم. اما گاهی به یاد می‌آورم که این  
بحث‌ها بین این دو نفر جریان دارد. جزئیات آن را به یاد

نمی‌آورم.

آیا شما در این مدت متوجه نوع نگاه آقای لاهوتی به

یادگامه لاهوتی ۷۰

## پیک وقتی به اوین رسید که لاهوتی فوت کرده بود

گفت‌وگو با فرزند ارشد آیت‌الله لاهوتی: دکتر حمید

و حیدر افراشته برمی‌گشته است.

آقای لاهوتی از زمان کودکی ما که با پدر، با حکومت وقت مخالف بود، به چه در زمانی که طلبی از قلم بودند، چه بعد از فوت آقای بروجردی که من برای چند سال به گمرک رفتم و ایشان در آنجا هم به عنوان نمایار روحانی شهر رقی به منتر می‌رفتند برخی مواقع وجه سیاسی صحبت‌هایشان بر وجه دینی آن غلبه داشت. همین جهت ایشان بارها به سازمان استخبارات می‌رفتند و مورد تهدید و قطع قرار می‌گرفت. ما تقریباً تا سال ۹۸ گمرک بودیم و بعد به تهران آمدیم. آشنای ما به تهران مقربان شده بود با شدت گرفتن مبارزات و فعالیت‌های سیاسی علیه رژیم و صورت مسلحانه پیدا کردن این مبارزات در این زمان آنچه عموم روحانیون سیاسی نیز به این فعالیت‌ها و مبارزات مسلحانه جلب شده بود، دیگر آن دسته از روحانیون غیرسیاسی که نه تنها مخالف مبارزه مسلحانه که اصلاً مخالف مبارزه سیاسی با رژیم هم بودند. البته بعضی از روحانیون سیاسی قلباً و در صحبت از مبارزه مسلحانه حمایت می‌کردند و برخی مثل آقای لاهوتی در عمل آقای لاهوتی از همان ابتدا که به تهران آمد، اعتقاد به همکاری با این حرکت مبارزه مسلحانه داشت و بنابراین چه در گفتار و تبلیغ و چه به لحاظ مالی سعی می‌کرد از سازمان مخفی مجاهدین حمایت داشته باشد.

از چه طریقی و چه زمانی با بچه‌های مجاهدین ارتباط پیدا کردند؟  
سازمان مجاهدین یک گروه مخفی بود و ارتباط برقرار کردن با آن آسان نبود. من دقیقاً نمی‌دانم که شروع این ارتباط به چه گونه‌ای بود. اما گمان می‌کنم که سازمان به وسیله سمیات‌ها و کادری‌های خود ارتباطی را در همان سال‌های اول با آقای لاهوتی برقرار کرده بودند. آقای لاهوتی از طریق آقای اسدالله تجریشی با حسن لاریزی و احتمالاً از آن طریق هم با وحید افراشته ارتباط برقرار کردند تا اینکه در سال ۱۳۹۴ بر اثر قرار آنها در بازداشت، آقای لاهوتی گرفتار و دستگیر شد.

یعنی بچه‌های مجاهدین به خانه آقای لاهوتی رفت و آمد نداشتند؟

اعضای سازمان مخفی بودند. ارتباط با آنها تا جایی که من می‌دانم از طریق آقای تجریشی انجام می‌گرفت. کسه به خفه ما رفت‌وآمد داشت و او با حسن لاریزی و وحید افراشته در ارتباط بود. در زمان آقای لاهوتی هم یکی از اعضاکنندگان فتوای روحانیت علیه بچه‌های چپ بودند. این در حالی است که برخی می‌گویند آقای لاهوتی بعد از تغییر اینفلوئرز در سازمان هم با بچه‌های سازمان ارتباط داشته و معتمد بوده که‌ها کردن آنها به مصلحت نیست. اگر آقای لاهوتی این نگاه را داشتند، چرا آن فتوا را در زمان امضا کردند؟

من تا جایی که می‌دانم بعد از تغییر اینفلوئرز در سازمان، آقای لاهوتی هم به شدت مخالف این اتفاق بود و با نیروهای مذهبی سازمان هم راز بود. می‌دانید که در سازمان همیشه نیروها تغییر اینفلوئرز نداشتند و حتی برخی از بچه‌های مذهبی آنقدر ایستادگی کردند که توسط گروه مقابل ترور شدند مثل مجید شریف و قاضی و مرتضی صمدیه. لایف حسن لاریزی هم مخالف تغییر اینفلوئرز بود. آقای لاهوتی مخالف تغییر اینفلوئرز بود و شاید به همین دلیل وحید افراشته که او را لو داده بود و آن لو دادن‌های تلغزی در سال ۹۴ با هدف برخورد و حذف نیروهای مذهبی انجام شده بود. آقای

رضا خجسته رحیمی: دکتر حمید لاهوتی، فرزند ارشد آیت‌الله لاهوتی اگرچه نامش چندان بی‌گفتگو ندارد امضا به بعد هر حال دعوت ما را برای گفت‌وگو را می‌پذیرد و عاشرت خود از دوران مبارزات آیت‌الله لاهوتی و برخی ناگفته‌ها در خصوص او و مرگش را با ما در میان می‌گذارد. به روشنی هویداست که «دکتر حمید» هنوز در گفت‌وگو سوز می‌خورد. روایت‌گر بسیاری ناگفته‌ها است.



دکتر حمید: اگر ممکن است درباره نوع نگاه پدر به مجاهدین توضیح دهید و بفرمایید که پدر چگونه با بچه‌های مجاهدین ارتباط برقرار کردند. چون گوشت اصلی مبارزات است ایشان قبل از انقلاب، به همین ارتباط با مجاهدین و اکثر اوقات

ضره‌ای به سر او بوده است ولی بقیه ماجرا چندان روشن نیست. پادم هست که شاید یک سال بعد از حادثه به ساختمان پلاسکو رفتیم و از بسیاری از مغازه‌دارها در این باره پرسیدیم. به اتفاق همه وقوع چنین حادثه‌ای را رد کردند. جنازه و وحید را هم تحویل ندادند. لذا معلوم نیست خبر خودکشی وحید که بیان شده است نیز صحت داشته باشد.

آباد در سال‌های بعد، آقای هاشمی گزارشی درباره وحید و آقای لاهوتی از نهاد‌های مربوطه نگرفتند؟  
در جریان نیستیم.

از مراسم یادبود برای آقای لاهوتی بگویند. آیا برای مراسم گرفتن مشکلی نداشتند؟

در روز تشییع جنازه مشکلاتی بود و نمی‌خواستند جنازه را تحویل بدهند و یا جنازه تشییع شود که با پی‌گیری بابا مشکل تا حدودی حل شد. غیر از مراسم کفن و دفن و رفت‌وآمد دوستان و آشنایان و اقوام در همان ایام پس از فوت، مراسم دیگری را به یاد نمی‌آورم. البته حمید روحیات خاصی داشته و دارد او حتی در تشییع جنازه و دفن آقای لاهوتی هم شرکت نکرد و بعد از آن نیز تا جایی که به خاطر می‌آورم این دو برادر مراسم نگرفتند تا مشکلی ایجاد نشود.





لاهوئی به زنان رفت و داخل زندان سفیدنی‌های شکل گرفت و اتفاقاتی افتد که یکی از نتایج آن، دامن فتویٰ علما بود. آیا رابطه آقای لاهوئی می‌تواند تائیدی در رابطه ایشان با دوستان روحانی‌شان نگذاشت؟

یک عدد از دوستان روحانی سنتی ایشان که از همان سال‌های ۵۰، از خواب تا بایستادن قطع کردند چون مخالف مبارزه سیاسی روحیت بودند ولی دوستان روحانی ایشان که روبروگر سیاسی داشتند، مثل آقایان مهدی‌نوی و هاشمی‌رفسنجانی و منتظری و... با ایشان رابطه داشتند و اختلافات و تنگی‌موت موانع آفتاب حساسی بهم نبود که به مشکلی در ارتباط آنها با هم منجر شود. مهم‌ترین شاهد این قضیه هم ازدواج من و برادرم با دخترهای آقای هاشمی بود که اصلاح‌طلبانه از ازدواج دوستی پدر ما با آقای هاشمی بود.

**گویا در زندان تصمیم گرفته بودند که شما با هم ازدواج کنید.**

تصمیم نگرفتند پیشپنداشت کردند صحبت آن را در زندان کردید. بودند و بعد که بیرون آمدند مقدمات آن فراهم شد در آن زمان آقای لاهوئی و آقای هاشمی هر یک دیگری را به عنوان بهترین دوست خود می‌شناختند و ما معرفی می‌کردیم اما بعد از انقلاب در میان هواداران انقلاب بود دیدگاه درباره مجاهدین وجود داشت یک تفکر



**آز چپ:**  
**آیت‌الله لاهوئی**  
**و فرزندان،**  
**و مسجد**  
**و حیدر**  
**حمید**  
**راست**

معتقد بود که با آنها باید مبارزا کرد تا اعتماد آنها جلب شود و گروه دیگر معتقد بود که باید ناسدی و خشونت با آنها برخورد کرد آقای لاهوئی جزو دسته اول بود و من معتقدم که بینگناهی نظام هم در ابتدای انقلاب معتقد به همین مثنی بود و گروه آن هم دیدار مسعود رجوی و موسوی خیابانی با ایشان در سال ۵۸ است. همین که ایشان از حبس برطرف شدند نشان می‌دهد که ایشان هم به مبارزا با آنها اعتقاد داشتند البته به نظر من در میان مجاهدین هم دو دسته وجود داشتند: عداوتی معتقد بودند که نباید با جمهوری اسلامی مبارزه کرد و این حکومت برآمدن از یک انقلاب مردمی است و در مقابل آنها هم عداوتی معتقد بودند که سرانجام با جمهوری اسلامی باید وارد برخورد نظامی شد. من گمان نمی‌کنم که متأسفانه در هر دو طرف این جریان درازنگار، در موقعیت نامطلوبی قرار گرفتند و دیدگاه‌های متفاوتی نداشتند نگاه خود را به عمل برسانند.

**آیا وجهی برافرش شما عضو مجاهدین بود؟**

تا جایی که من می‌دانم وحید عضو نبوده است چون از او همیشه زندگی‌های داشته است. چه قبل از انقلاب و چه بعد از انقلاب - او همیشه زندگی عادی و غیرمعمول داشت و من گمان نمی‌کنم کسی عضو مجاهدین بوده باشد و در مواقع حساس هم وارد زندگی کسی نشده باشد. اما به لحاظ فکری، دیدن نزدیک‌هایی به تفکر مجاهدین داشت.

**نکته نگاه آقای لاهوئی به فعالیت سیاسی فرزندان‌شان چگونه بود؟**

پدر به ما همیشه باآوری می‌کرد که شما وارد فعالیت سیاسی نشوید و اگر چه می‌خواهید وارد شوید با من مطرح کنید چون من در آن زمان هم هستم و می‌تولم مشاغل و راهنمایی شما در فعالیت باشم. پدر می‌گفت که شما بدون اطلاع من وارد فعالیت سیاسی و هیچ گروه و تشکیلاتی نشوید.

**و شما وارد فعالیت سیاسی نشدید؟**

من خود پیشش و فکر سیاسی در دانشگاه داشتم ولی وارد گروه‌ها به نوبه پدر نشدم و حیدر را من دقیقاً نمی‌دانم که چه آغاز نوشتن از زبانماتی داشته است. او در سال ۱۳۵۲ در حالی که کمتر از ۱۸ سال داشت برانداخت شد در جمع رفیق ارتکاب کرد. به سن قانونی نرسیده بود پس از تحمل پنج سال حبس مطابق قانون آزاد شد.

**شما یا پدر هیچ وقت از وحید نمی‌پرسید که آیا در گروهی عضویت دارد یا نه؟**

البته اگر چه عضو بود به ما نمی‌گفت وحید برغم نوجوانی، شخصیت بیپندجایی داشت آدم نوازی بود و می‌خواست منم می‌کرد. ما اصلاً در ابتدا فکر نمی‌کردیم که او کار سیاسی انجام دهد برای برانداختن او که بیرویهای سواک در سال ۵۲، خلع ما می‌بخشد ما گمان کردیم که به دلیل فعالیت‌های سیاسی برادرمان به خلع ما می‌بخشد وحید در خانه نداشت و پدرم هست که در همان زمان، به یکی از بستگان که به خانه ما آمد گفتیم در کوچه باشد تا هنگام آمدن وحید او را از فضا بگیریم آنگاه کشید که او گفت وحید پاپین تو یک ماشین نشسته است ما تازه فهمیدیم که وحید را در خیابان گرفتند و بعد برای گشتن خلع، به همراه او آمدند ما واقعاً نمی‌توانستیم که او حیدر فعالیت سیاسی سازمانی دارد یا نه بعد هست در سال ۵۴ که برای برانداخت برادرمان به خلع ما می‌بخشد چون برادرمان نبود، من و سعید را به عنوان گروه‌گان ما خودخواند بریند و برانداخت کردند. در آنجا منوچهری با زوجی معروف سواک، به من گفت که وحید می‌خواست یک سفر پلیس را برای خلع سلاح کند و به این جرم برانداخت شده است. من باور نمی‌کردم.

**ماجرا گرگان گرفتن شما و برادران سعید چه بود؟**

وقتی ما می‌خواستند آقای لاهوئی را در سال ۵۴ برانداخت کنند به خلع ما می‌بخشد. من و سعید و مسلمان و مادرینزیست و در خانه بودیم. مدتی منظر ماندند تا آقای لاهوئی بیاید وقتی نیامد من و سعید را به همراه خود بردند. پدر ما آن روز به سعید سیاحتی از آقا فریاد گرفته بود و به قول معروف با علما گنده داشتند. سرش آقای لاهوئی از آنجا به خانه زنگ می‌زدند و مادرینزیست و گوشی را برمی‌دارد و پدر می‌پرسد که چرا شما گوشی را برانداختید و چهچهارم برانداختند که در آنجا مادرینزیست ماجرا را توضیح می‌دهد. آقای لاهوئی را می‌فانند که به تهران بیاید اما مادرینزیست می‌گوید که اگر شما نخواهید برانداخت شود من می‌تولم همین جا در قم فضا را در مکانی این پنهان کنیم که با شما فضا نوانند شما را پیدا کنند حتی برخی از دوستان پدر به این متعهد می‌گویند که اگر نخواهید می‌تولیم شما را از کشور خارج کنیم اما آقای لاهوئی نشاید به دلیل نجات ما، به نهران می‌آید و خودش را معرفی می‌کند با این حال من و برادرم راه هم که ماه در برانداخت نگه داشتیم به گمانم می‌خواستند ما به عنوان گروه‌گان با پاپان دوران بازوجی برادرمان، استفاده کنند. بعد از یک ماه ما را به اتالی برودند که برادرمان در آنجا بود و منوچهری و قضدی هم نشسته بودند صورت ایشان نرم داشت و برای اینکه اثر فریب و تشم باقی باشد این صمیمیت روی ایشان یک پتو نماندند. بعد از آنجا بود که پدر ما بازم هم باآوری کرد که بیرون فقط به دنبال درس‌تان باشید و وارد گروه‌ها و هیچ تشکیلات سیاسی نشوید.

**آقای لاهوئی آیا به لحاظ فقهی و فکری دیدگاه‌هایی چه داشتند؟**

داشتند؟ ملامخالف مالکیت خصوصی بودند؟

آقای لاهوئی نگاه انقلابی داشتند این تعبیر درست‌تر است. در آن زمان روحانیون سیاسی عمدتاً دیدگاه انقلابی داشتند و مثلاً به

عدالت معتقد بودند و براین اساس دیدگاه‌های فقهی خود را مطرح می‌کردند. بالاخره در آن زمان امام مسجوبین عداوت برای همه موضوعیت داشت و دفاع از آن مقبول بود.

**آقای لاهوئی بعد از آزادی از زندان در سال ۵۷ و پاریس و نوفل لوشاتو رفتند این سیرا به دعوت فرد خاصی صورت گرفت یا خودخواندند؟**

پسر در این سال ۵۷ از زندان آزاد شدند و ما یکی را به دیدار و بازدید می‌رساندند. بعد از آن ما به شمال رفتیم و در آنجا ایشان با آقای هاشمی تماس گرفتند و از ایشان خواستند که به شمال بیایند و ما هم باشیم که آقای هاشمی هم همراه با خانواده به شمال آمدند و آن سفر، منقده ازدواج من و سعید با دخترهای آقای هاشمی بود. بعد از این سفر بود و پاپان اثر آن دی که گمانم سید احمد آقا با آقای لاهوئی تماس گرفتند و از ایشان خواستند که به پاریس بیایند و همدیگر را ببینند. سید احمد آقا رابطه خوبی با خانواده ما و برادرمان داشت وقتی پدر در زندان بود ایشان گله و تنها و گله و ما هم همسرت به خلع ما می‌آمدند بعد هست که تماس می‌گرفت و منم می‌گفت که مثلاً ما انشعب با همسر به خانه شما می‌آیم بعضی وقت‌ها سیاحتی آقا می‌آمد و ماشین بیگان من را برمی‌داشت و با خلع و تنها فرزندش که مسیحح آقا بود و پنج شش سال داشته به مسافرت می‌رفت خلاصه آقای لاهوئی به خواست سیاحتی آقای خشمی به پاریس رفت و ما هواپیمایی انقلاب به ایران بازگشت.

**چرا بعد از انقلاب آقای لاهوئی برغم دوستی قدیمی با بسیاری از روحانیون سیاسی که حزب جمهوری را تأسیس کردند، حاضر نشد عضو حزب بشود؟**

به مرور آقای لاهوئی از یک دیدگاه انتقادی برخوردار شد. بود. موقف حزب جمهوری ای بود که منم می‌گفت این حزب با هدف رسیدن به قدرت شکل گرفته در حالی که آرمان ما در انقلاب این نبوده است.

**آیا آقای لاهوئی این بحث‌ها را در جمع‌های خانوادگی با آقای هاشمی مطرح می‌کردند؟**

بله، آقای هاشمی بحث می‌کردند. آقای هاشمی معتقد بودند که تلقی و برانداخت آقای لاهوئی که منجر به طرح انتقاداتی از سوی ایشان شده، درست نیست و گمان می‌کردند که به مرور آقای لاهوئی به اشتباه خودشان بی‌می‌برند.

**چرا آقای لاهوئی از عضویت در حزب حمایت کرد؟**

اینکه در ابتدا همه از او حمایت می‌کردند ولی در اولین دوره انتخابات ریاست‌جمهوری، ایشان معتقد بود که آقای بنصر شایستگی بیشتری دارد با اقلام مناسب‌تر از بنصر است.

**دلیل اصلی شکل گرفتن انتقادات در آقای لاهوئی نسبت به دوستان سابق خویشی‌ها چه بود؟ چه چیزی باعث شد که ایشان از دوستان روحانی‌شان فاصله بگیرد؟**

آقای لاهوئی در مواردی موافق و ضمنی که انقلاب به آن سمت می‌رفت می‌تولم و می‌گفت مشاغل انقلابی و آن حکومت اخلاقی و دینی که او وعده می‌دادیم با این شرایط حاکم و برخی اختلافات و کم‌توجهی‌ها که مطرح می‌شود. معمولی ندارد. آقای لاهوئی خیلی ایشان را تأکید خاصی روی اخلاق در روابط داشتند برای ایشان خیلی مهم‌ترین قریه بود که برخی دوستان به خاطر یک اختلاف نظر سیاسی، دوستی سابق من خود را هم فراموش کرده‌اند و این اختلافات ایشان را بسیار متاثر و آزرده کرده بود.

**پس با این حال چرا آقای لاهوئی وارد مجلس اول شد؟**

شاید فکر می‌کرد که در آنجا بتواند کار مؤثر و مفیدی انجام دهد چون واقعاً فضا و جو کلی آن بر آن مجلس را منم قبول نداشتند. هم‌اگر می‌تولم با آقای بنصر هم‌ایشان خودم در آن دسته از نمایندگان بود که در جلسه مجلس حضور نیافتند و غایب بودند. مثلاً آقای بارگزان.

**آیا آقای لاهوئی در طرح این دیدگاه‌های انتقادی به دولت موفق**

نزدیک بودند یا به بچه‌های چپ؟

واقعا ایشان دیدگاه خاص خودشان را داشتند البته با برخی چهره‌های نهضت مثل مهندس بازرگان یا دکتر سامی و دکتر یزدی رابطه و دوستی داشتند ولی ارتباط خاصی با نهضت آزادی نداشتند. ایشان اصلا معتقد بودند که دولت موقت در آن شرایط کشور کارهای نیست و مسئولیتی ندارد.

علت بازداشت و فوت آقای لاهوتی در آبان ۶۰ چه بود؟ پیگیری‌های بعدی شما آیا نتیجه مشخصی داد؟

آقای لاهوتی دو روز بعد از بازداشت وحید، با حکمی که آقای لاجوردی داده بود بازداشت شد. آنچنان که من شنیدم در این حکم آمده بود که ماموران حق تجسس و تفتیش خانه را دارند و اگر به کسی هم ظنین شدند او را بازداشت کنند.

پس حکمی در ابتدا برای بازداشت آقای لاهوتی صادر نشده بود؟

نه، گویا ماموران در میانه تجسس تماسی می‌گیرند که بعد از این تماس، تصمیم به انتقال آقای لاهوتی به زندان گرفته می‌شود. آیا اتفاق خاصی در تجسس خانه می‌افتد که این تصمیم را می‌گیرند؟

آنچنان که بعد از فوت آقای لاهوتی سیداحمد آقا به ما گفت گویا نامه‌ای وجود داشته که پدر بعد از باخبر شدن از بازداشت و برخورد با وحید خطاب به او نوشته بودند و احتمالا ماموران با این نامه برخورد می‌کنند و تصمیم به بازداشت ایشان گرفته می‌شود. ما این نامه را ندیدیم ولی آنطور که از سیداحمد آقا شنیدم گویا پدر در این نامه از اینکه چنین اتفاقی برای وحید افتاده بود و مسوولیت خود در قبال او نوشته و گلایه‌هایی را مطرح کرده بود. من این نامه را نخوانده‌ام و دقیقا نمی‌دانم که در آن چه نوشته شده است اما این احتمال هست که متن آن نامه، در بازداشت ایشان موثر بوده باشد. آیا نمی‌دانید که واکنش سیداحمد آقا و امام به بازداشت آقای لاهوتی چه بوده است؟

سید احمد آقا که برای تسلیت به خانه ما آمده بود می‌گفت که خبر به رهبر انقلاب که رسید، خیلی عصبانی شدند و گفتند «غلط کردند ایشان را بازداشت کردند». گویا تماس با آقای موسوی اردبیلی و موسوی تبریزی هم می‌گیرند که آنها را پیدا نمی‌کنند و در نهایت یک پیک موتوری به اوین می‌فرستند تا پیغام ببرد که آقای لاهوتی آزاد شود. اما وقتی پیک می‌رسد به او می‌گویند که حال آقای لاهوتی بد شده و به بیمارستان منتقل شده‌اند. آنچنان که گفته شد ایشان در زندان سگته کرده بودند.

ما هم همین تصور را داشتیم اما گزارش پزشکی قانونی که بعدا به دست من رسید علت فوت را سگته تشخیص نداده بود. من گزارش پزشک قانونی را دارم و یک نسخه از آن را هم به شما می‌دهم. مطابق این گزارش آقای لاهوتی به علت مسمومیت با سم استرکینین فوت کرده بودند.

آیا این مساله را با سیداحمد آقا در میان نگذاشتید؟

من وقتی با ایشان صحبت می‌کردم، هنوز گزارش پزشکی قانونی را نگرفته بودم اما در این باره چیزهایی شنیده بودم. سیداحمد آقا اظهار ناراحتی می‌کرد و البته به انتقادات تند پدر هم اشاره می‌کرد و می‌گفت که نباید کار به بازداشت ایشان می‌کشید. درباره مسمومیت هم سیداحمد آقا می‌گفت که شاید ایشان خودکشی کرده‌اند.

نظر آقای هاشمی چه بود؟ آیا از ایشان توقع پیگیری نداشتید؟

آقای هاشمی هم می‌گفت که اشتباه شده است و ایشان اصلا نباید بازداشت می‌شد ولی کاری از دست کسی ساخته نبود. ما هم البته دیگر به لحاظ روحی آنقدر آسیب دیده بودیم که به دنبال پیگیری در آن ماه‌ها نباشیم. من خودم تا چند سال به لحاظ روحی وضعیت مناسبی نداشتم و حادثه فوت پدر و برادر به صورت همزمان به شدت زندگی مرا تحت تاثیر خود قرار داده بود و اصلا به دنبال مذاکره و گفت‌وگو در این باره نبودم. زیرا حادثه با تمام سنگینی آن، واقع شده بود و دیگر چیزی قابل تغییر نبود. ●